

پینوکیو در دهکده عجایب

مقداد قاری، شماره‌تقی‌دستجردی

پینوکیو: خب اینکه خیلی سخته!
روباه مکار: آره، اولش سخته، ولی یکمی که بگذره، یاد می‌گیری که باید چی کار کنی.

گره نره: از سختیش که بگذریم، خوبی‌هایی هم داره، تو اگر بفهمی که یکی راست‌گو هستش، دیگه خیالت راحت می‌شه که همیشه راست می‌گه. بعدش اگر ازش حرفی رو بشنوی، ذهنت درگیر نمی‌شه که نکنه الان داره بهم دروغ می‌گه!

روباه مکار: بله دقیقاً، خوب منتظر چی هستی؟ برو به چرخ توی دهکده بز ببین چه خبره.

پینوکیو: پس شما چی؟ مگه با من نمی‌باین؟

گره نره: نه، ما اینجا منتظرت می‌مونیم تا تو برگردی. این موقع روز، برای آفتاب گرفتن خیلی خوبه. اگر دوست داری می‌تونی سبدت رو بدی تا ما برات نگه داریم، چون به نظر سنگین می‌یاد.

پینوکیو به آن‌ها اعتماد کرد. سبد پر از میوه‌اش را پیش آن‌ها گذاشت و تنهایی وارد دهکده شد. در برخورد اول سه آدم کوتوله را دید که هر کدام یک رنگ چکمه پوشیده بودند: بنفش، سبز و زرد. پینوکیو که خیلی کنجکاو بود بفهمد کدام یک از آن‌ها

راست‌گو هستند و کدام یک دروغ‌گو، رو به کوتوله چکمه‌زرد کرد و گفت:

سلام آقا، ببخشید شما راست‌گو

هستید یا دروغ‌گو؟ کوتوله

چکمه‌زرد سؤال پینوکیو را

به خوبی فهمیده بود، اما با

زرنگی در پاسخ چیزهایی

گفت که برای پینوکیو

قابل فهم نبود. پینوکیو که

نفهمیده بود او چه می‌گوید،

رو به کوتوله چکمه‌بنفش کرد

و پرسید که کوتوله چکمه‌زرد

چه گفت.

کوتوله چکمه‌بنفش: چکمه‌زرد

گفت من دروغ‌گو هستم.

در آن لحظه کوتوله چکمه‌سبز

بی‌درنگ جواب داد.

کوتوله چکمه‌سبز: حرف

چکمه‌بنفش را باور نکن، او

دروغ‌گوست.

ادامه دارد...



پینوکیو با یک سبد پر از

میوه در حال رفتن به خانه

پدر ژپتو، از جنگل می‌گذشت.

در راه، **گره نره** و **روباه مکار**

را دید. آن‌ها به پینوکیو پیشنهاد

دادند که این بار از یک راه جدید برود.

پینوکیو کمی با خود فکر کرد و به نظرش

هیجان‌انگیز آمد. شاید می‌توانست منظره‌های

جدیدی را ببیند و حتی زودتر به خانه پدر ژپتو

برسد. بنابراین همراه با **گره نره** و **روباه مکار** پای در یک

راه باریک گذاشت. طولی نکشید که دهکده‌ای دید با خانه‌هایی

که سقف آن‌ها فقط تا سرش می‌رسید و آدم‌های آن همگی کوتوله

بودند! تا آن وقت چنین چیزی را، نه دیده بود و نه در موردش شنیده

بود. از **گره نره** و **روباه مکار** پرسید که اینجا کجاست.

گره نره: پینوکیو جان اینجا دهکده عجایبه.

روباه مکار: بله، دهکده عجایب. چطور تا حالا اینجا رو ندیدی؟

پینوکیو: آخه من همیشه از راه اصلی می‌رفتم. این بار اولیه که راهم

رو کج می‌کنم. راستش الان هم فکر می‌کنم بهتره که برگردم. نگران

شدم که نکنه گم بشم.

گره نره: نترس گم نمی‌شی. ما همه راه‌های اطراف اینجا رو

می‌شناسیم. خودمون تا خونه پدر ژپتو می‌رسونیمت.

روباه مکار: بله. به نظرم حالا که تا اینجا اومدی، به چرخ توی

دهکده بز. دهکده واقعا عجیبیه.

پینوکیو: بله، می‌بینم. انگار همه کوتوله هستند.

گره نره: نه فقط این نیست ...

گره نره: می‌خواست به پینوکیو توضیح بدهد که یک‌دفعه **روباه مکار**

وسط حرفش پرید.

روباه مکار: پینوکیو جان تو تا حالا دروغ گفتی، مگه نه؟

پینوکیو از پرسش بی‌مقدمه **روباه مکار** تعجب کرد. دستی به دماغ

چوبی‌اش کشید. سپس سرش را پایین انداخت و با خجالت و صدایی

آرام گفت: گاهی شده که ...

روباه مکار: آباریکلا! اغلب مردم، گاهی دروغ می‌گن و گاهی راست.

اما توی این دهکده هر کسی یا همیشه دروغ می‌گه یا همیشه راست.

یعنی نمی‌شه که یک نفر الان به حرف راستی بگه و مثلاً

۳ دقیقه بعدش از دهنش به حرف دروغ دربیاد.

گره نره: برای همین بهش می‌گن دهکده عجایب. خیلی هم

سرگرم‌کننده‌اس. چون هر بار که با آدم جدیدی آشنا می‌شی، اول

باید بفهمی این آدم راست‌گو هستش یا دروغ‌گو.



آیا کسی که ساکن دهکده عجایب است، می‌تواند بگوید «من دروغ گو هستم»؟ چرا؟ واضح است که اگر او راست گو باشد، نمی‌تواند چنین چیزی بگوید. چون دروغ گفته است و با راست گو بودنش در تناقض است. اگر دروغ گو باشد چه؟ در این صورت او جمله درستی در مورد خودش بیان کرده است. اما دروغ‌گوها هیچ‌گاه راست نمی‌گویند. پس به کمک «اصلی» که در دهکده گذاشته‌ایم (یعنی این اصل که: هر کدام از اهالی دهکده یا همیشه دروغ می‌گویند یا همیشه راست و نه هر دو)، می‌توانیم در این دهکده یک قضیه داشته باشیم.

قضیه: هیچ‌یک از اهالی این دهکده نمی‌توانند ادعا کنند که «من دروغ گو هستم».

حالا نوبت شماست که بقیه معمار را حل کنید. دقت کنید که اهالی این دهکده می‌توانند ادعا کنند که: «من راست‌گو هستم». برای مثال یک فرد راست‌گو می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. اما یک فرد دروغ‌گو نمی‌تواند ادعا کند که «من دروغ گو هستم». دروغ‌گوها همیشه مشکل‌ساز هستند!!! این قضیه مشابه با پارادوکس دروغ‌گو است. (در مجله برهان سال ۹۸-۹۹ در هر شماره به یکی از پارادوکس‌های مهم پرداخته شده) شخصی می‌گوید: «من دروغ می‌گویم». سؤال این است که او راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید؟ پارادوکس دروغ‌گو صورت‌های مختلفی دارد. برای مثال این جمله را در نظر بگیرید: «این جمله غلط است». حال سؤال این است که این جمله راست است یا غلط؟

➤ به نظر شما کدام‌یک از کوتوله‌های چکمه‌سبز و چکمه‌بنفش راست‌گو و کدام‌یک دروغ‌گو هستند؟ ➤ در مورد کوتوله چکمه‌زرد چه می‌توان گفت؟ ➤ اگر شما به جای پینوکیو باشید، چه سؤالی از کوتوله‌ها می‌پرسید تا متوجه شوید راست‌گو هستند یا دروغ‌گو؟ ما هر روز با جمله‌هایی سروکار داریم که همه می‌دانیم یا می‌توانیم بفهمیم یا راست هستند یا دروغ (درست مانند کوتوله‌های دهکده عجایب که یا راست‌گو هستند و یا دروغ‌گو). به جمله‌های خبری‌ای که یا راست هستند یا دروغ‌گزاره می‌گوییم. برای مثال، جمله «لان دمای هوا ۱۰ درجه سانتی‌گراد است»، یک گزاره است؛ چرا که یا راست است یا دروغ. کافی است یک دماسنج داشته باشیم تا دمای هوا را با آن اندازه بگیریم. اما جمله «آیا هوا الان سرد است؟» گزاره نیست. چون یک جمله پرسشی است و راست یا دروغ نیست. به همین صورت جمله‌های آرزویی و امری «ای کاش هوا الان سرد باشد» و «هوا الان سرد باش» گزاره نیستند. جمله‌های خبری‌ای که در ریاضی بیان می‌شوند، اغلب گزاره هستند. چرا که ریاضی‌دان‌ها می‌خواهند همگی در هر جا و هر زمانی به دنبال حقایق ریاضی باشند و آن‌ها را به درستی کشف کنند. شناخت منطق پشت این گزاره‌ها (با قواعد منطقی این گزاره‌ها) به ما کمک می‌کند تا بتوانیم هم گزاره‌های ریاضی را بهتر بفهمیم و هم خودمان گزاره‌های درستی را بیان کنیم. قرار است در قالب داستان‌های «پینوکیو در دهکده عجایب» با منطق گزاره‌ها آشنا شویم. برای شروع، می‌خواهیم به آنچه که تا اینجا بر پینوکیو گذشت، برگردیم و ببینیم هر کدام از کوتوله‌هایی که پینوکیو در اولین برخوردش دید، از چه نوعی هستند؛ راست‌گو یا دروغ‌گو. گفته کوتوله چکمه‌زرد نامشخص است و کمکی به اینکه بفهمیم او از چه نوعی است، نمی‌کند. اما گفته کوتوله چکمه‌بنفش چطور؟ بار دیگر به گفته او توجه کنید: «چکمه‌زرد گفت

که من دروغ گو هستم.» به نظر شما آیا چکمه‌زرد می‌تواند گفته باشد «من دروغ گو هستم»؟

